

حضرت زکریا(ع)

زکریا یکی از انبیای الهی است که برای دعوت مردم به یکتا پرستی از سوی خداوند عزوجل برگزیده شد. در قرآن کریم در چهار سوره و هفت بار نام آن حضرت آمده است. بنابر روایتی تازمانی که صد و بیست سال داشت و زنش ۹۸ سال، هنوز از نعمت اولاد بی بهره بود. آن حضرت کفالت حضرت مریم را از همان طفولیت بر عهده داشت. روزی که به نزد مریم رفت، غذاهای آسمانی را در پیش روی او دید. با مشاهده ی عنایت الهی بر حضرت مریم(س) نور امید در دلش روشن شد و برای درخواست فرزند دست به دعا برداشت و گفت: خداوند! با رحمت خاص خودت فرزندی طیب و پاکیزه به من عنایت بفرما که تو شنونده و مستجاب کننده ی دعاها هستی. چرا که از خویشان بدکار خود می ترسم که بعد از من وارث من شوند و زخم به خاطر عقیم بودن برای من بچه نیاورده است. فرزندی به من عطا بفرما که اولی به میراث من باشد.^{۳۱} روزی که به نماز مشغول بود، ملائکه او را ندا کرده و گفتند: ای زکریا خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد که او تصدیق کننده ی فرستاده الهی عیسی (ع) است. اخلاق نیکویی خواهد داشت و ازدواج نخواهد کرد پیامبری از صالحان خواهد بود.

زکریا از شنیدن آن ندا گفت: چگونه دارای پسری خواهم شد در حالی که من پیر شده و زن من دیگر نمی تواند بچه به دنیا بیاورد.

ندا آمد: خداوند اینچنین هرکاری را که بخواهد می کند.

عرض کرد: پروردگارا هنگام بچه دار شدنم نشانه ای را برایم قرار بده.

ندا آمد: در آن وقت سه روز جز با اشاره نمی توانی با مردم سخن بگویی. پس در این سه روز پروردگارت را بسیار یاد کن و صبح و شب تسبیح الهی را بسیار بگو. مشهور بر اینکه نام مادر حضرت یحیی(ع) «ایشاع» است.

امام محمد باقر(ع) می فرماید: حضرت یحیی(ع) پنج سال بعد از بشارت به حضرت زکریا(ع) به دنیا آمد.

^{۳۰} تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۶

^{۳۱} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۸

زکریا و کفالت حضرت مریم(ع)

نقل است است که پدر حضرت مریم نذر کرده بود که اگر خداوند به او عنایت کند او را به خدمت گذاری بیت المقدس بسپرد. چون مریم به دنیا آمد پدر، او را برداشته و به مسجد الاقصی آورد و کفالتش را بر عهده ی بزرگان آن جا گذاشت. اما در بین احبار درباره ی کفالت او نزاع شد. حضرت زکریا که از بزرگان بود و ریاست آنجا را بر عهده داشت گفت: کفالت او را من بر عهده می گیرم که خاله اش نیز همسر من است.

دیگر احبار گفتند: اگر نزدیکی به او باعث کفالتش شود همانا مادرش به او اولی تر بود. اما برای کفالت او قرعه می اندازیم و بنام هرکسی که افتاد ، سرپرستی مریم با او باشد. آنها که طبق نقل ، نوزده نفر بودند، قرعه انداختند که بنام حضرت زکریا (ع) افتاد و کفالت او را بر عهده گرفت و به تربیت او پرداخت.

زکریا و گریه ی او بر امام حسین(ع)

در روایت آمده است که از امام حسن عسکری(ع) از تأویل «کهیعص» سؤال کردند، فرمود: این حروف از خبر های غیبی است که خداوند آنها را بر بنده اش زکریا (ع) آگاه گردانید و سپس جریانش را بر محمد(ص) بیان فرمود که: زکریا از خداوند خواست که اسماء خمسسه را به او تعلیم دهد. پس جبرئیل(ع) نازل شد و آن اسماء را به او تعلیم داد . هروقت زکریا نام محمد(ص)، علی(ع)، فاطمه(س)، حسن(ع) را می برد هم و غمش بر طرف می شد. و گرفتاری هایش از بین می رفت و اما هنگامی که نام حسین(ع) را می گفت: گریه گلویش را می گرفت و اشک چشم هایش جاری می شد . روزی به خداوند عرض کرد: خدایا! چرا هنگامی که نام چهار نفر را می برم هم و غم از بین می رود و اما هنگامی که نام حسین (ع) را می گویم اشکم جاری می شود و دلم غمگین می گردد؟

پس خداوند متعال داستان او را برایش وحی کرد چنانکه می فرماید: «کهیعص» که «کاف» اسم کربلاست ، «هاء» از بین رفتن عترت رسول خدا(ص) و «یاء» اشاره بر یزید است که بر حسین (ع) ظلم کرد و «عین» « تشنگی آن حضرت است و «صاد» صبر او در مقابل گرفتاری هاست.

هنگامی که زکریا آن را شنید سه روز از محل عبادت خود بیرون نیامد و منع کرد که مردم نیز به دیدارش بروند و در طی این سه روز گریه و زاری می کرد و برای حسین(ع) عزاداری می نمود و می گفت: خدایا! آیا به درد خواهی آورد دل بهترین آفریده از میان آفریده هایت را بخاطر فرزندش؟ خدایا! آیا این بلایا بر او نازل می شود؟ خدایا! علی و فاطمه لباس این مصیبت را بر تن می پوشند؟ پروردگارا! سختی این مصیبت را به ساحت آنها حلال خواهی کرد؟ سپس عرض کرد: خداوند! فرزندی به من عطا کن که در این سن پیری چشمم بر او روشن گردد و زمانی که او را بر من روزی کردی مرا به دوستی او مفتون گردان و سپس مرا به درد او گرفتار کن. همچنانکه دل محمد(ص) حبیبیت را به مصیبت او به درد آورد. و مدت حمل یحیی شش ماه بود و مدت حمل حسین(ع) نیز شش ماه بود. (احتجاج، ج ۲، ص ۴۶۵)

شهادت حضرت زکریا (ع)

در روایت کیفیت شهادت حضرت زکریا(ع) اینچنین آمده است که ابلیس در مجالس بنی اسرائیل می گشت و نسبت زنا نعوذ بالله به حضرت مریم(س) توسط زکریا(ع) می داد، این شایعه در بین مردم زیاد شد و بر زکریا خشم گرفتند. چون حضرت چنین دید از میان مردم بنی اسرائیل فرار کرد. نادانان و بدخواهان آن حضرت نیز او را دنبال کردند. زکریا به باغی پر از درخت وارد شد، تا اینکه درختی برای او شکافت. زکریا به میان آن رفت و سپس درخت مانند اول شد. ابلیس نیز با آن جماعت در پس زکریا بود تا به آن درختی رسیدند که زکریا در میان آن بود. ابلیس دستش را از اول تا آخر درخت مالید تا اینکه دستش به موضع قلب آن حضرت رسید. به بنی اسرائیل گفت که آره ای را بیاورند و درخت را از وسط نصف کنند. آنها نیز چنین کرده و آن حضرت را به همان حال گذاشته و رفتند. ابلیس نیز از میان مردم غائب شد و دیگر بر نگشت. به حضرت زکریا در هنگام بریده شدن هیچ دردی نرسید. خداوند ملائکه را مبعوث کرد که آن حضرت را غسل دادند و پیش از آنکه او را دفن کنند سه روز بر او نماز خواندند.^{۳۲}

حضرت یحیی(ع)

حضرت یحیی (ع) از پیامبر امن گرامی خداوند است. تولد و شهادتش شبیه به تولد و شهادت امام حسین(ع) است. در تفاسیر صفاتی چنین را برای آن حضرت بر می شمارند و اینکه او به پدر و مادرش نیکی می کرد و امر آنها را اطاعت می کرد. اهل تکبر و گناه نبود. آزارش به کسی نمی رسید. قلبش نسبت به مردم مهربان بود. آنها را به اطاعت خداوند دعوت می کرد. مورد رحمت خداوند بود که هر وقت می گفت: « یارب» جواب می آمد « لیبیک»، در پیشگاه خداوند مخلص و مطیع و متقی بود. هرگز فکر گناه هم نکرد. او صاحب عقل و خرد بود. در سه سالگی به پیامبری رسید. با کودکان هم سن و سال خود بازی نمی کرد و در جواب آنها می فرمود: ما برای بازی خلق نشده ایم. لباسش از لیف خرما بود و غذایش از برگ درختان بود. امام باقر (ع) می فرماید: چون یحیی متولد شد او را به آسمان بردند و از نهر های بهشت به او غذا می دادند، تا اینکه از شیر گرفته شد سپس او را به پدرش برگرداندند و خانه با نور او روشن می شد.^{۳۳}

گفت و گوی حضرت یحیی با ابلیس

از امام رضا(ع) روایت شده که از آباء گرامیش نقل می کند: ابلیس از زمان آدم (ع) تا زمان عیسی (ع) نزد پیامبران می آمد و با آنها صحبت می کرد و از آنها سؤال می نمود؛ با حضرت یحیی بیش از همه پیامبران انس و الفت داشت. روزی حضرت یحیی (ع) به او فرمود: ای ابو مره! در خواستی از تو دارم.

ابلیس: قدر و منزل تو در نزد من بیش از آن است که چیزی از من درخواست کنی، هرچه می خواهی سؤال کن که آنچه خواستی مخالفت نخواهم کرد.

^{۳۲} علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۰

^{۳۳} قصص الانبیاء راوندی، ص ۲۱۶

یحیی(ع) : ای ابو مره دوست دارم طنابها و دام هایی که با آنها بنی آدم را به تور می اندازی را به من نشان بدهی.

ابلیس آن را قبول کرده و وعده ی فردا را داد . چون صبح شد ، حضرت یحیی در خانه منتظر ابلیس ماند، ناگاه دید که صورتی در مقابلش ظاهر گردید که صورتش مانند میمون ، بدنش به شکل بدن خوک ، و چشمانش در طول صورتش قرار داشت و دهانش نیز در طول رویش و دهانش بدون چانه بود . ریش در صورت نداشت . چهار دست داشت که دو دست در سینه و دو دست در شانه هایش بود . پی پایش در جلو و انگشتان پایش در عقب پایش قرار داشت. قبائی پوشیده و در وسط آن کمربندی بسته بود و از آن کمربند طنابهایی به رنگهای مختلفی از جمله، سرخ و سبز و زرد و آویزان شده بود. زنگ بزرگی نیز داشت. بر روی سرش تخم مرغی گذاشته بود و از داخل آن قلابی به آهن آویزان بود. چون یحیی(ع) مقداری در وضع او تأمل کرد ، فرمود: این کمربند چیست که به کمر بسته ای؟

ابلیس: این عملی است که محبوسان بر کمر خود می بندند و من آن را در میان آنها به سنت گذاشته ام و برای آنها زینت داده ام.

فرمود: این طنابهای رنگارنگ چیست؟

گفت: اینها زن های گوناگون هستند که خودشان را به رنگهای مختلف در آورده و فتنه بین مردم می اندازند.

فرمود: این زنگ در دست تو چیست؟

گفت: این مجمع همه لذت ها اعم از طنبور،بربط، طبل، نای و سرنا است که چون گروهی به میگساری و شراب خواری مشغول می شوند به خوانندگی وساز و آواز می پردازند؛ یکی از آنها می رقصد، دیگر انگشتانش را به صدا در می آورد و آن یکی نیز جامه در تن می درد.

فرمود: چه چیزی باعث خوشحالی و سرور تو می شود؟

گفت: زنان آنها که تله ها و دام های من هستند . هر وقت دعا و نفرین صالحین و نیاکان درباره ی من جمع شود و من رنجیده خاطر می گردم به نزد زنان می روم و نفسم با آنها شادمان می شود.

فرمود: این تخم مرغ بر سرت چیست؟

گفت: به وسیله ی آن خودم را از نفرین مؤمنین در امان می دارم.

فرمود: آن حلقه ی آهنی در میان آن چیست؟

گفت: به وسیله ی آن قلوب صالحین را بسوی خود می کشم.

فرمود: آیا لحظه ای بر من پیروز شده ای؟

گفت: نه! ولیکن در تو خصلی می بینم که از آن خوشم می آید.

یحیی(ع) فرمود: آن کدام است؟

گفت: تو مردی پر خور هستی که هنگام افطار مقدار غذای بیشتری می خوری، لذا سنگین شده و مقداری از نماز و شب زنده داریت از تو فوت می شود.

یحیی(ع) فرمود: من با خداوند عهد می بندم که دیگر غذایی سیر نخورم تا او را ملاقات کنم.

سپس از نزد یحیی(ع) بیرون رفت و دیگر بر نگشت.^{۳۴}

خصوصیات حضرت یحیی(ع) و امام حسین(ع)

حضرت یحیی با امام حسین(ع) خصوصیتی مشترک داشتند که بعضی از آنها عبارتند از:

- ۱- مدت حمل حضرت یحیی(ع) شش ماه بود، مدت حمل امام حسین(ع) نیز شش ماه بود.
- ۲- قبل از یحیی(ع) کسی به این نام نامیده نشده بود و این اولین نامی بود که بر آن حضرت گذاشته بود و نام امام حسین(ع) نیز نامی است که قبل از آن حضرت کسی بدین نام نامگذاری نشده بود.
- ۳- پی کننده‌ی ناقه‌ی صالح زنازاده بود. کشنده‌ی یحیی(ع) زنازاده بود. کشنده‌ی امام علی(ع) زنازاده بود و کشنده‌ی حضرت امام حسین(ع) نیز زنا زاده بود.
- ۴- سر حضرت یحیی را بریده به نزد ظالم زمان خودش به عنوان هدیه بردند و سر امام حسین(ع) را نیز بعنوان هدیه برای ظالم زمان خودش یزید لعنة الله علیه فرستادند.
- ۵- سر مبارک هر دو بزرگوار را بر طشت گذاشتند .
- ۶- در روایت آمده است که آسمان در شهادت دو نفر گریه کرد یکی در شهادت حضرت یحیی(ع) و دیگری در شهادت امام حسین(ع).

امام حسین(ع) از حضرت یحیی(ع) یاد می کند

امام سجاد(ع) می فرماید: هنگامی که با امام حسین(ع) بیرون آمده و بسوی کربلا می آمدیم در هر منزل که فرود می آمدیم و بار می کردیم پدرم از حضرت یحیی(ع) و شهادت او یاد می کردند. روزی فرمودند: از پستی و بی مقداری دنیا در نزد خداوند آن است که سر مبارک حضرت یحیی(ع) را به نزد فرد سرکشی از سرکشان.^{۳۵}

^{۳۴} امالی شیخ طوسی، ص ۳۳۹

^{۳۵} ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۳۲- عوالی اللالی، ج ۴، ص ۸۲- مثير الاحزلن، ص ۴۱

حضرت مریم و حضرت عیسی (ع)

پدر حضرت مریم (س)، عمران از فرزندان حضرت سلیمان (ع) بود که در روایت آمده است، او نیز از پیامبران بوده و برای هدایت قوم خود از جانب خداوند مبعوث گردیده بود. زن عمران که «حنه» نام داشت سالها بود که در آرزوی داشتن فرزندی گریان بوده و به مرور زمان از داشتن فرزند مؤیوس شده بود. روزی در زیر درختی نشسته بود که پرنده ای را مشاهده کرد که با متقارش به جوجه ی خود غذا می داد. با دیدن آن منظره حس مادری او به جوش آمده و دوباره دلش فرزندی خواست تا آن غریزه ی مادریش را به نمایش بگذارد. با حسرت و اندوه به درگاه خداوند دعا کرد که اگر آرزویش بر آورده شود و خداوند فرزندی به او عنایت فرماید، او را به معبد بسپارد تا خدمتکار خانگی خدا باشد. خداوند عزوجل دعایش را مستجاب کرد و به عمران وحی نمود. ما به تو فرزندی مبارک عنایت می کنیم که بیماران خوره و پیسی را شفا داده و مردگان را زنده کند و او را پیامبری برای بنی اسرائیل قرار خواهیم داد.

عمران این بشارت را به زنش داد. «حنه» چون حامله شد گمان کرد که نوزادش پسر و نذرش قبول شده است. اما چون وضع حمل کرد دید که نوزادش دختر است. گفت: پروردگارا! بچه ام که دختر است و دختر هم که پیامبر نمی تواند باشد تو که بشارت به فرزند ی پیامبر داده بودی.

اما خداوند در جواب او فرمود: خداوند دانا تر است به آنچه که می کند. چون خداوند عیسی را به مریم عنایت کرد بشارت او به عمران آشکار گردید.^{۳۶}

حال «حنه» به نذرش ادا کرده و آن نوزاد را به معبد سپرد و حضرت زکریا کفالت او را بر عهده گرفت چنانکه اشاره شد. از وجود پر برکت حضرت مریم زکریا نیز به خداوند امیدوارتر شده و در حالی که هم خودش و هم زنش در پیری و نازایی به سر می بردند به درگاه خداوند دعا کرده و خداوند نیز حضرت یحیی (ع) را به آنها عنایت فرمود.

متمثل شدن حضرت جبرئیل به مریم (س)

مریم تحت نظر حضرت زکریا (ع) دوران کودکی را پشت سر گذاشته و بزرگ می شد، برای رفع بعضی از نیازهای شخصی اش به نزد خاله ی خود، زن زکریا می رفت.

روزی به خانه ی زکریا (ع) رفت. حضرت مریم با دیدن او لرزید. پاهایش سست شد. دختری که از همان آغاز طفولیت در عبادت الهی به سر برده و در کمال عفت و پاکی زندگی کرده، حال با کسی روبرو شده که هیچ پاکدامنی آرزوی دیدن چنین صحنه ای را ندارد. نمی دانست آن جوان کیست و از سوی چه کسی آمده است. لذا در کمال عجز و ناتوانی دست به دامان فریاد رس بیچارگان زد و گفت: از تو به خداوند رحمان پناه می برم.

^{۳۶} تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۱

آن جوان که حالت آشفتگی و پریشان حالی این بانوی پاکدامن را دید که چگونه در قرار گرفتن چنین صحنه ای به خود می لرزد و کم مانده است قالب تهی کند، گفت: مترس که من فرستاده ای از جانب پروردگار تو هستم. آمده ام تا پسری پاکیزه به تو عطا کنم.

حضرت مریم (ع) با شنیدن آن اطمینان خاطری پیدا کرده و دانست که او از جنس بشر نیست و قصد بدی نسبت به او ندارد. اما چیز عجیبی شنید، دختری که ازدواج نکرده و تا بحال دست هیچ بشری، دامن پاک او را نیالوده است، دارای فرزندی می شود؛ از این رو با عجب پرسید: چگونه ممکن است که من دارای فرزند پسری شوم با اینکه دست هیچ بشری به من نخورده و زناکار هم نبوده ام.

آن امین الهی برای دلداری حضرت مریم(ع) و اطمینان دادن بیشتر به او، گفت: پروردگارت گفته است که این کار بر من آسان است و او را می خواهیم او را از سوی خود نشانه و رحمتی قرار دهیم. حضرت مریم (س) تن به مشیت الهی داد و حضرت جبرئیل بر او دمید و آثار حمل بر او آشکار گردید.

فرار مریم از زکریا و خاله اش

هنگامی که حضرت مریم(س) با امر الهی و به طور غیر طبیعی حامله گردید و به طور غیر طبیعی نیز آثار حمل در او پدیدار گردید، حجب و حیایی که هر زن پاکدامنی آن را لباس خود می کند از زکریا(ع) که کفالت او را بر عهده داشت و از خاله اش خجالت کشیده و نتوانست به روی آنها نظری بیندازد لذا مصلحت را در آن دید که از آنها دوری گزیند و به محل پرتی پناه ببرد تا ببیند که خداوند روزهای آینده ی او را چگونه رقم می زند. با آشفته حالی از خانه بیرون آمد و این در حالی بود که درد زایمان او را نیز فرا گرفت. قدم هایش را تند تر برداشت. وقتی که گذرش به بازار بافندگان افتاد از آنها سراغ درخت خرما ی خشک شده را پرسید. آنها عوض جواب دادن به تمسخر و استهزاء او پرداخته و با نیش زبان آزار و اذیتش کردند. مریم(س) آنها را نفرین کرد: خداوند کسب شماها را خوار و زبون کند و شماها را در میان مردم ذلیل گرداند. از آنها گذشته و به عده ای از تجار رسید و سراغ درخت خرما ی خشک شده را از آنها پرسید. تجار راهنماییش کردند؛ مریم برایشان دعا کرد؛ خداوند به کسبتان خیر و برکت بدهد و مردم نیازهایشان را نزد شما آورند.

چون به آن درخت خرما رسید ، عیسی (ع) دیده به جهان گشود. حضرت مریم(س) چشمش به نوزاد که افتاد گفت: ای کاش قبل از این مرده بودم و جزء فراموش شدگان قرار می گرفتم. به خاله ام و بنی اسرائیل چه بگویم؟

در این هنگام عیسی(ع) از زیر پای او به سخن آمده و گفت: غمگین مباش که خداوند در زیر پایت نهی قرار داده است. درخت خرما ی خشک شده را تکان بده تا از آن خرما ی تازه برای تو بریزد. آن خرما سالها بود خشک شده و سبز نمی شد. مریم چون دست به سوی درخت دراز کرد، سبز شده و برگ آورد و میوه داد و خرما ی تازه از برای او ریخت، مریم که در آن بیابان تنها و بی کس بود، چون این معجزه ی الهی را دید که شامل حالش شده بود، شاد و خوشحال شد، عیسی به او

گفت: مرا در قنطاق بیچ و در دستت بگیرد. و ریزه کاری بچه داری را به او گفت و بیان کرد: بخور و بیاشام و شاد باش و هرکسی را که دیدی با اشاره به آنها بگو: نذر کرده ام که روزه ی سکوت بگیرم و امروز با هیچ کس حرفی نمی زنم.^{۳۷}

عیسی(ع) در کجا و در چه روزی به دنیا آمد؟

یحیی بن عبد الله گوید: با امام صادق(ع) در حیره بودم. روزی با آن حضرت سوار شده و به روستایی بالاتر از « ماصر » که نزدیک شط فرات بود، رسیدیم. حضرت پیاده شده و دو رکعت نماز خواندند و سپس به من فرمودند: آیا می دانی که عیسی(ع) در کجا به دنیا آمد؟

عرض کردم: نه!

فرمود: در همین مکانی که ما نشسته ایم، به دنیا آمد. و سپس فرمود: آیا می دانی که ان خرمایی که مریم(ع) آن را حرکت داد و خرمای تازه از آن ریخت کجا بود؟

عرض کردم: نه!

پس حضرت دست به پشت سر خود دراز کرد و فرمود در این مکان.^{۳۸}

در روایتی دیگر امام سجاد(ع) می فرماد که حضرت مریم(س) از شهر دمشق به کربلا آمده و در محل قبر حضرت امام حسین(ع) عیسی را به دنیا آورد و در همان شب به شام برگشت.^{۳۹}

درباره ی روز تولد حضرت عیسی(ع) دو روایت است که باهم اختلاف دارند و ما برای آگاهی آن دو را نقل می کنیم.

امام باقر(ع) ضمن برشمردن اتفاقات تاریخی روز عاشورا می فرماید: روز عاشورا آن روزی است که حضرت عیسی(ع) به دنیا آمدند.^{۴۰}

حالات حضرت عیسی(ع)

تمام رفتار و خصوصیات اخلاقی بزرگان عالم برای جوامع بشری الگو است برای اینکه پا در مسیر رستگاری بگذارند هرکس در دنیا ناگزیر کسی را الگوی خود قرار می دهد و از او متابعت می کند، چه نیکو و پسندیده اس که ان الگو مقربان درگاه الهی باشند؛ از جمله ی آنها حضرت عیسی(ع) است که می تواند با رفتار الهی گونه اش برای ما الگو باشد. تا هرچه بیشتر خودمان را با رفتار و منش آنها مطابقت نموده و ره رستگاری را بیماییم ، چنانکه آنها پیمودند.

^{۳۷} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۹

^{۳۸} قصص الانبیا راوندی، ص ۲۶۵

^{۳۹} تفسیر جامع، ج ۴، ص ۲۴۹

^{۴۰} تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۳۰۰

حضرت علی (ع) در باره ی حضرت عیسی (ع) می فرماید که عیسی در هنگام خواب به زیر سرش سنگ می گذاشت. لباس خشن می پوشید، نان خشک می خورد، نان و خورشت او گرسنگی بود و چراغ شبش ماه، پناهگاه زمستانش مغرب و مشرق زمین به اینکه کجا هوا آفتابی بود به انجا پناه می برد، میوه و گل او آنچه که در روی زمین برای چهار پایان می روید بود. نه زنی داشت که او را به فتنه بیندازد و نه فرزندی که باعث حزن و اندوه او گردد. نه مالی که باعث سرگرمی او شود و نه طمعی که او را خوار و ذلیل کند. مرکب سواری اش دو پای او و خدمت کارش دو دستش بود.^{۴۱}

معجزات حضرت عیسی (ع)

حضرت عیسی (ع) از آن پیامبرانی است که دارای معجزاتی گوناگون است. تولدش تا هنگام آسمان رفتن آن حضرت همه معجزه است. خداوند متعال می فرماید: « ما به عیسی بن مریم معجزات واضح و براهینی آشکار عنایت کردیم و او را به روح القدس تأیید نمودیم»^{۴۲}. باز می فرماید: « چون از گل چیزی را به شکل پرنده می سازی پس به اذن من در آن می دمی که باز به اذن من پرنده می شود. و مریضان کور و پیسی را به اذن من شفا می دهی و مردگان را به اذن من از قبر بیرون می اوری و آنها را زنده می گردانی»^{۴۳}. درباره ی این آیه که حضرت عیسی (ع) از گل پرنده ای می ساخت و سپس بر آن میدمید، شب پره می شد. از حضرت علی (ع) روایت شده که فرمودند: شش چیز بود که از رحم مادر متولد نشده است؛ آدم، حوا، گوسفند حضرت ابراهیم که برای قربانی اسماعیل آمد، عصای حضرت موسی (ع)، ناقه حضرت صالح و خفاشی که حضرت عیسی (ع) آن را با دست خود از گل درست کرد و با اذن الهی بر آن دمید، و پرواز نمود.

راه رفتن عیسی (ع) بر روی آب و عجب گرفتن همراه او

داوود رقی گوید از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: از خداوند بپرهیزید و بر یکدیگر حسد نوزید؛ همانا از شرایع حضرت عیسی (ع) این بود که در بلاد به سیاحت می پرداخت. روزی که برای سیاحت بیرون رفت یکی از اصحابش که کوتاه قد بود، نیز به همراه آن حضرت رفت. آن مرد زیاد با عیسی (ع) همراه می شد. چون آن حضرت به دریا رسید، با یقینی صحیح « بسم الله» گفت و بر روی آب راه رفت. آن مرد کوتاه قد نیز چون چنین دید او هم با یقینی صحیح « بسم الله» گفته و به دنبال حضرت عیسی (ع) در روی آب راه افتاد. چون به عیسی (ع) رسید عجب او را گرفت و در خیالش گذراند که این عیسی (ع) روح الله بر روی آب راه می رود و من نیز بر روی اب نیز راه می روم، پس او چه فضیلتی به من دارد؟ چون این از خاطرش گذشت، فوراً در آب فرو رفت و استغاثه به آن حضرت نمود. عیسی (ع) دست او را گرفت و از آب بیرون آورد و سپس به او فرمود: چه گفتی؟ گفت: گفتم این روح الله است که بر روی آب راه می رود و من نیز بر روی آب راه می روم و عجب مرا گرفت.

^{۴۱} نهج البلاغه، ص ۲۲۷، خطبه ۱۶۰

^{۴۲} سوره بقره آیه ۸۷

^{۴۳} مائده آیه ۱۱۰

عیسی(ع) فرمود: خودت را در جایگاهی گذاشتی که خداوند تو را در آن جایگاه نگذاشته است. خداوند بخاطر آنچه که گفتی دشمن داشت، پس به سوی خداوند عزوجل توبه کن. آن مرد توبه کرد و به حالت قبلی خود برگشت. پس از خداوند بپرهیزید بر یکدیگر حسد نورزید.^{۴۴}

قضاوت عیسی(ع) در زمان کودکی

نقل است که چون مریم(س) به مصر رفت وارد خانه ی شخصی دهقان شد که آن دهقان فقرا و مساکین را زیاد به خانه اش می آورد. روزی مالی از او گم شد، او هم مساکین را متهم کرد. حضرت مریم(س) از این جریان غمگین و محزون شد؛ چون عیسی مادرش را غمگین دید گفت: آیا می خواهی که آن دهقان را به مالش راهنمایی کنم؟

مادر: بله!

عیسی: آن شخص کور و مرد زمین گیر با هم شریک شدند و مال را دزدیدند به این ترتیب که کور شخص زمین گیر را و او نیز مال را بر داشت.

چون به آن کور گفتند که آن مرد زمین گیر را بردار، اظهار عجز و ناتوانی کرد و گفت: من نمی توانم او را بردارم.

عیسی(ع) به او فرمود: پس دیشب هنگام دزدیدن مال چگونه توانستی او را برداری؟ بنابر این اعتراف کرده و مال دهقان را برگرداندند.^{۴۵}

گفت و گوی حضرت عیسی(ع) با ابلیس

ابن عباس گوید: چون حضرت عیسی(ع) سی سال شد خداوند عزوجل او را به سوی بنی اسرائیل فرستاد، ابلیس او را در «افیق» که در عقبه ی بیت المقدس قرار داشت ملاقات کرد و گفت: ای عیسی! تو آن کسی هستی که عظمت پروردگاری تو به جائی رسیده که بدون پدر به دنیا آمده ای؟

عیسی: بلکه عظمت برای آن کسی است که مرا بدون پدر، آدم و حوا را بدون پدر و مادر آفرید.

ابلیس: ای عیسی! تو آن کسی هستی که عظمت پروردگاری تو به حدی رسید که در گهواره سخن می گویی؟

عیسی: ای ابلیس! بلکه عظمت برای آن کسی است که زبانم را در کودکی به سخن گفتن باز کرد و اگر می خواست می توانست مرا لال کند.

ابلیس: تو آن کسی هستی که پروردگاری تو به حدی رسیده که از گل پرنده می سازی و به آن می دمی و آن پرواز می کند؟

^{۴۴} کافی، جلد ۸، ص ۳۰۶

^{۴۵} بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۶۷

عیسی: بلکه عظمت برای آن کس است که مرا خلق کرده و آنچه که در دست است را خلق کرده است.

ابلیس: تو همان پروردگاری نیستی که مریضان را شفا می دهی؟

عیسی: عظمت از آن کسی است که به اذن او مریضان را شفا می دهد. هر وقت که خواست مرا مریض می کند.

ابلیس: آیا تو همان پروردگاری هستی که مرده ها را زنده می کنی؟

عیسی: عظمت برای آن کس است که به اذن او مرده را زنده می کند و آنچه که من زنده می کنم او می میراند و مرا نیز می میراند.

ابلیس: تو همان کسی نیستی که عظمت پروردگاریت به حدی رسیده که بر روی آب راه می روی؟

عیسی: بلکه عظمت برای آن کس است آب را برای من ذلیل کرده و اگر بخواهد مرا غرق می کند.

ابلیس: ای عیسی! تو آن کسی هستی که عظمت پروردگاریت به حدی رسیده است که بزودی روزی می آید که آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست، همه زیر پای تو می ماند و تو از همه ی آنها بالاتر می باشی، تو تدبیر امور مردم را بکنی و روزی هایشان را تقسیم نمایی.

این گفته ی ابلیس بر عیسی(ع) بزرگ آمد و فرمود: تنزیه می کنم خداوند را از گفتارهای کفر آمیزت، آنقدر که آسمانها و زمین از آن پر شوند و به تعداد مدادهایی که علوم نامتناهی او را می نویسند و به سنگینی عرش او و آنقدر که او راضی گردد. چون ابلیس آن را شنید، طاقت از دست داد و دوید تا اینکه به دریای اخضر افتاد. زنی از جنیان در کنار دریا قدم می زد، ابلیس را دید که به حالت سجده بر روی سنگ سختی افتاده است و اشکهایش بر صورتش جاریست. آن زن جنی با حالت تعجب به او نگاه کرد و گفت: وای بر تو ابلیس! به چه امید سجده ات را طول می دهی؟

گفت ای زن صالحه و دختر مرد صالح و نیکوکار امید به آن دارم هم چنانکه خداوند عزوجل سوگند خورده است که مرا داخل آتش جهنم کند، همچنان نیز مرا به رحمت خودش از آتش جهنم بیرون آورد.^{۴۶}

خداوندا! رحمت تو چقدر واسع است که حتی ابلیس ملعون و رانده شده ی درگاهت، که سوگند به عزت و جلالت خورده ای که او را در آتش جهنم داخل کنی، باز به رحمت و اسعت چشم امید دارد و از درگاه تو نا امید نیست.

خداوندا! به عزت و جلالت، سوگند یاد می کنیم که ما را نیز از رحمتت مأیوس مگردان. ای آنکه ابلیس لعین به رحمتت امیدوار است.

بار پروردگارا ما نیز به رحمتت چشم امید داریم یا ارحم الراحمین.

^{۴۶} امالی شیخ صدوق، ص ۲۰۴

حضرت عیسی (ع) به آسمان برده می شود

از ابن عباس روایت شده که گوید: چون خداوند افرادی را که به حضر عیسی و مادرش دشنام داده بودند مسخ کرد، یهودا که رئیس یهودیان بود، از جریان مطلع شد، ترسید که عیسی(ع) درباره ی او نیز نفرین کند. لذا یهودیان را جمع کرده و آنها را بر کشتن عیسی(ع) ترغیب کرد. خداوند جبرئیل را به یاری او فرستاد. یهودیان دور عیسی(ع) را گرفته و شروع به یأل کردند. عیسی(ع) فرمود: خداوند شما یهودیان را دشمن می دارد. در این هنگام به قصد کشتن بر او حمله ور شدند. در این وقت جبرئیل او را به طاقی که در آن خانه بود و از آنجا به بیرون راه داشت برده و از آنجا به آسمان برد.

یهودا یکی از یاران خود را که «طیطانوس» نام داشت مأمور کرد که داخل پناهگاه آن حضرت شود و عیسی (ع) را از آنجا بیرون بیاورد، چون او را در آنجا نیافت متحیر شد. یهودا و یارانش گمان می کردند که وی در داخل با حضرت عیسی(ع) در حال جنگ است. خداوند او را به شباهت عیسی در آورد و چون از پناهگاه بیرون آمد، گمان کردند که او همان عیسی است فوراً او را گرفته و به دار آویخته و کشتند.

در روایتی حضرت امام باقر(ع) می فرماید: عیسی(ع) در آن شبی که خداوند او را به آسمان برد، به اصحابش وعده کرد که در نزد آن حضرت جمع شوند که آنها دوازده نفر بودند. آنها را وارد خانه ای کرد و از گوشه ی آن خانه چشمه ای بیرون می آمد. در آن چشمه خودش را شسته و در حالی که آب می ریخت به نزد اصحابش آمد و به آنها فرمود: خداوند متعال به من وحی کرده است که امشب مرا به آسمان می برد و از شر یهودیان پاک می گرداند. پس کدامیک از شما می خواهد شبیه من شود که در این صورت کشته می شود و همین شخص در بهشت با من و هم درجه ی من خواهد شد.

جوانی از میان آنها گفت: ای روح الله! من.

فرمود: تو همان کس هستی و به بقیه فرمود: یکی از شماها قبل از اینکه صبح شود، دوازده بار بر من کافر می شود.

یکی از آن میان گفت: ای پیامبر خدا! آیا من هستم؟

فرمود: اگر آن را در خود حس می کنی پس تو هستی. سپس فرمود: آگاه باشید که بعد از من به سه گروه تقسیم می شوید که دو گروه از آنها در آتش جهنم می باشند و یک گروه از آنها که از شمعون پیروی می کند و با خدا راست گفتار هستند، اهل بهشت اند. سپس خداوند در حالی که اصحاب او را می دیدند از گوشه خانه به آسمان برد. یهود که در جست و جوی عیسی(ع) بودند، آمدند. مردی را که حضرت فرموده بود قبل از آن که صبح شود دوازده بار بر من کافر می شود، گرفتند و آن جوانی را که به شکل عیسی(ع) در آمده بود را نیز گرفتند، کشتند و به صلیب آویختند.^{۴۷}

^{۴۷} تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۳

همچنین امام باقر(ع) می فرماید: در آن شبی که حضرت علی (ع) به شهادت رسید، امام حسن(ع) خطبه ای خواند و ضمن آن فرمود که امشب شبی است که عیسی بن مریم به آسمانها عروج کرد و رفت.^{۴۸}

عمر حضرت عیسی(ع)

حضرت علی (ع) می فرماید: هنگامی که حضرت عیسی به آسمان برده شد، سی و سه سال از عمرش گذشته بود. آن حضرت در شهر دمشق به زمین می آید و دجال او را می کشد.^{۴۹}

^{۴۸} کافی، ج ۱، ص ۴۵۷

^{۴۹} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷۰